هو العلیم

اثبات امکان لقاء الله از منظر قرآن

شرح دو برهان قرآنی: حصر صفات کمالیه و آیه بودن تمام موجودات

تفسیر آیهٔ نور - جلسه پنجم

بیانات
علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدُ لله ربّ العالَمين
و السّلام علي خيرِ خَلقه محمّدٍ و أهلِ بيته أجمَعين
و لعنةُ الله على أعدائهم إلى يوم الدّين

﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾[1] يعنى: «خدا نور آسمان‌ها و زمين است.» نور چيزى را مى‌گويند كه فى حدّ نفسه ظاهر باشد و غير با او ظاهر بشود؛ و چون خدا فى حدّ نفسه بر ذات خود قائم است و ظاهر است، و بقيّهٔ موجودات به وجود خدا ظاهرند، بنابراين خدا حقيقتاً نور است.

ما از آيات قرآن و اخبار ائمّه عليهم السّلام مطالبى آورديم كه دلالت مى‌كرد كه انسان مى‌تواند به شرفِ ملاقاتِ خدا برسد، و اين نهايت درجهٔ مقام انسان است، و خلقت انسان هم براى همين جهت است كه به خدا معرفت پيدا كند؛ و معرفت حقيقيّه، لقاء و وصول است.

امكان ديدن و ملاقات خداند براى انسان

هفتهٔ گذشته از آيات قرآن و اخبار به چند طريق، اين مطلب را گفتيم؛ حالا امشب مى‌خواهيم از دو جهت ديگر اثبات كنيم كه انسان مى‌تواند به شرفِ ملاقات خدا برسد و خدا را ببيند. اين دو جهت، دو جهتى است كه من خودم به آن برخورد كردم، و در تفاسير هيچ يک از مفسّرين نديدم كه از اين دو جهت، كسى بخواهد اثبات لقاء خدا بكند.

طريق و جهت اول: آياتى در قرآن مجيد است كه صفات حسنه و كماليّه را منحصرِ به خدا مى‌كند، يعنى مى‌گويد: در عالم وجود، علم، قدرت، حيات، سمع، بصر، حكمت و خُبرَوِيَّت انحصار به خدا دارد. حالا بيان تقرير اين مطلب چطور است؟ چه قسم اثبات كنيم؟

در آيات قرآن داريم: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾،[2] ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ «هيچ خدائى نيست، جز اين خدا.» در اين آيهٔ مباركه مألوهيّت و معبوديّت را منحصر در خدا قرار داده؛ يعنى مى‌گويد: معبود فقط خداست. در حالتى‌كه ما مى‌بينيم در دنيا مردم، معبودهاى مختلف دارند؛ يكى گاو مى‌پرستد، يكى ستاره مى‌پرستد، يكى بت مى‌پرستد، يكى پدرش را مى‌پرستد، يكى هواهاى نفس خود را مى‌پرستد؛ افرادى كه خدايان متعدّدى غير از اين خدا دارند، بسيار زياد هستند؛ پس چرا خدا مى‌گويد: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ «هيچ معبودى نيست جز اين

---

[1] سوره النّور (٢٤) صدر آيه ٣٥.
[2] سوره البقرة (٢) صدر آيه ٢٥٥.

خدا»؟!

بعضی از مفسّرین آمدند گفتند: ﴿لَآ إِلَٰهَ﴾ مقصود این نیست که خدائی نیست جز خدا؛ بلکه مقصود این است که معبودِ به حقّی نیست جز خدا، و این معبودها، معبود باطل است؛ پس معبود به حقّ جز خدا نیست.

اگر کسی به اینها بگوید: آقا در این آیهٔ قرآن «لا إلَهَ بِالحَقّ» که نیست، ﴿لَآ إِلَٰهَ﴾ «إلَه نیست جز خدا»، چه جواب می‌گویید؟! آیه می‌گوید: إلَه نیست، معبود نیست جز خدا، یعنی چه؟ یعنی تمام این معبودهائی که شما برای خود معبود اتّخاذ کرده‌اید، شما اینها را در مقابل خدا معبود می‌دانید، حقیقت اینها تجلّی خداست. همین بُت، همین پدر، همین مادر، همین ستاره، همین شمس، همین قمر، که شما آنها را در مقابل خدا، به عنوان معبود گرفتید، حقیقتِ اینها تجلّی خداست؛ پس معبودی جز خدا نیست. هرکس دنبال هر معبودی برود، دنبال خدا رفته، و هر معبودی را بپرستد بالحقیقة خدا را پرستیده، منتهیٰ در این دنیا چشمش نابینا بوده و خدا را در یك آیینهٔ محدودی مقیّد کرده؛ و گناه و شرك او در تقیید اوست که خدا را منحصرِ در شمس و قمر و امثال اینها کرد؛ و اگر این تقیید برداشته بشود و آن حقیقت آشکار بشود، همین شمس و قمر حقیقتش خداست؛ و لذا در روز قیامت که پرده برداشته می‌شود و حقایق آشکار می‌شود، بسیاری از مشرکین می‌گویند که: خدایا ما در دنیا غیر از تو را عبادت نکردیم، و غیر از تو را نپرستیدیم.

آیات قرآن بر این معنا دلالت دارد! یعنی با اینکه قرآن می‌گوید: اینها در دنیا شرک آورده‌اند و غیر از خدا را پرستیدند، در آنجا انکار می‌کنند که ما غیر از تو را نپرستیدیم؛ در حالتی‌که غیر از او را پرستیده بودند. در آنجا که پرده برداشته شود می‌فهمند که حقیقت آن چیزی را که پرستیده بودند، خدا بود.

پس ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ هر معبودی را هرکس بپرستد، خدا را پرستیده؛ منتهیٰ گناه در تَعیُّن و در تَقیُّد است. چرا انسان خدا را مقیّد می‌کند؟! حقیقت همهٔ اشیاء و آن حقیقةُ الحقایق، همان ذات مقدّس پروردگار است.

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ این ﴿ٱلۡحَيُّ﴾ صفت برای ﴿هُوَ﴾ نیست، خبر بعد از خبر است: اللَه الحَیّ؛ ﴿ٱلۡقَيُّومُ﴾ خبر بعد از خبر است: اللَه القَیّوم.

اللَه الحَیّ یعنی چه؟ یعنی خدا فقط زنده است و بس. خوب توجّه کنید! ما *مُطَوّل* که می‌خوانیم برای چه می‌خوانیم؟ اینجا به دردمان می‌خورد، "هوَ البَطَلُ المُحامی" که آنجا خواندیم الف و لامِ البَطَل الف و لامِ جنس است؛ یعنی او فقط شجاع است، جنس شجاعت در اوست، کأنَّهُ در عالم شجاعی نیست جز او. اللَه الحَیّ، الف و لامِ ﴿ٱلۡحَيُّ﴾ الف و لامِ جنس است، یعنی خدا زنده است و بس؛ جنس حیات منحصر است در ذات

پروردگار و جنس ﴿ٱلۡحَيُّ﴾ خداست. ﴿ٱلۡقَيُّومُ﴾ یعنی جنس قیّومی که تمام موجودات به او قائمند، خداست.

درحالتی‌که ما این حیات‌های بسیار را در این دنیا می‌بینیم، مرغ زنده است، کبوتر زنده است، گنجشک زنده است، مگس زنده است، پشه زنده است، ماهی‌های دریا زنده‌اند، انسان زنده است، ملائکه زنده‌اند، جنّ زنده است؛ این زندگی‌ها چیست؟ و حال آنکه خدا می‌گوید: حیات منحصر در اوست؟

یعنی این حیات‌ها، حیات‌های اینها نیست، حیات خداست. یک موجود در عالم زنده است و او خداست. و این حیات‌ها، حیات‌های استعاری و مجازی است. شما بی‌خود به زید می‌گویید: زنده، به عمرو می‌گویید: زنده؛ عمرو مرده است، زید مرده است؛ در مقابلِ حیات پروردگار کسی زنده نیست و این زندگی، زندگی اوست. پس وجود او تمام موجودات را گرفته؛ و تمام موجودات به برکت وجود او حرکت می‌کنند و زنده شده‌اند. پس این زندگی زندگی اوست؛ چشم باز کن و ببین که وجود پروردگار و حیات پروردگار همهٔ موجودات را فراگرفته، و هیچ موجودی با وجود او زندگی ندارد؛ زندگی او، زندگی عاریه و زندگی مُستَعار است. پس خدا زنده است و هر موجودی که می‌بینی و او را تماشا می‌کنی و او را زنده می‌بینی، خدا را دیدی که زنده است؛ چون خدا زنده است و غیر از خدا زندگی نیست. این آیهٔ قرآن دیگر چه قسم برای ما صریح بیان کند؟!

قیّوم، که هر موجودی به موجود دیگر قائم است، آن موجودِ قیّوم، خداست. این پنکه که الآن دارد به این سقف می‌گردد، به سقف قائم است؛ این سقف به این دیوارها قائمند؛ این آقائی که اینجا نشسته و تکیه داده، به آن دیوار قائم است؛ این بچّه‌ای که تکیه داده به زانوی این شخص، به او قائم است؛ هرکس به یک چیزی قائم است. الآن ما به وجود خودمان قائم هستیم؛ این قیام‌ها، قیام به حقّ است، و آن کسی که قیّوم همهٔ موجودات است، او حقّ است. پس این موجودات، موجودات مُستقلّه نیستند و بر پای خود استوار نیستند. آن قیّومی که تمام این قیام‌ها به او مربوط است، خداست. پس در عالم یک قیّوم بیشتر نیست، و همهٔ این قیّوم‌های متعدّد، را باید دور ریخت، آن قیّوم خداست.

چشم باز کن و ببین تمام موجودات به او قائمند. همین‌طوری که حضرت یوسف در زندان به دو رفیق زندانی خود گفت: ﴿ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ﴾،[1] «آیا این خدایان متفرّق از افراد بَشری که انسان به آنها اتّکاء می‌کند و از آنها التماس می‌کند، و متفرّقند و مُتشتّتند و آراء مختلف دارند، بهترند یا خدایِ واحدِ قهّاری که قهرش و سیطرهٔ جلالش عالم را گرفته و تمام موجودات را مُندکّ در عظمت و جلال خود کرده؟» پس در عالم، قیّوم غیر از خدا نیست؛ زنده غیر از خدا نیست.

---

[1] سوره یوسف (۱۲) ذیل آیه ۳۹.

بازگشت همهٔ حمد و ستایش‌ها به خداوند

از طرف دیگر در اذکار داریم: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾، در قرآن مجید، در بسیاری از جاها داریم: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾[1] در یک جا داریم ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾[2] در اینجا هم الف و لام، الف و لامِ جنس است، و حملِ خبری که دارای الف و لام باشد بر مبتدا، یا مبتدائی که دارای الف و لام باشد، افادهٔ حصر می‌کند. ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾ یعنی جنس حمد منحصر به خداست.

حمد یعنی ستایش، تعریف. انسان این تعریف‌هائی که از این موجودات می‌کند؛ ما شب و روز مشغول تعریف و تمجیدیم؛ به‌به عجب هوای بهاری! عجب نسیم جان بخشی! عجب خورشید دل افروزی! عجب ماه شب افروزی! عجب درخت سَروی! عجب آب زلالی! انسان در کنار جویبار نشسته، چشم خود را بر این مناظر عالم از کوهستان‌ها و مناظر عجیب و غریب می‌اندازد و مشغول تعریف می‌شود؛ جمال انسان، کمال انسان، قَدِ رَعنا، قَدِ سَرو، چشم آهوئی، کمال علمی، فلان کس دارای فلان فنّ است؛ عجب آدم خوبی است! عجب کمالی دارد! اینها همه‌اش تمجید است که ما می‌کنیم. یک مرغ را انسان می‌گذارد جلویش، تماشا می‌کند، منقارش چطور است؟ مَعده‌اش چطور است؟ کَبدش چطور است؟ پایش چطور است؟ چه قسم می‌خواند؟ چه قسم بچّه می‌آورد؟ اینها همه‌اش حمد است. همهٔ این حمدهائی که می‌کنیم، این حمدها، همه‌اش مال خداست.

یک شاخهٔ گل را جلویتان می‌گذارید، می‌گویید: به‌به عجب گلی! چقدر این گل قشنگ است! چه بوئی دارد! چه طراوتی دارد! چه شاخه‌ای دارد! این گل رنگین در وسط این شاخه‌های سبز، چه خودنمائی می‌کند! چه طراوتی دارد! به‌به عجیب چیزی است! این تعریف‌ها مال خداست.

نگو چه گل قشنگی، بگو چه خدای قشنگی! نگو چه انسان قشنگی، بگو چه خدای قشنگی! این تعریف‌ها مال اوست. چه کوه قشنگی! چه آب قشنگی! چه جمال دلربائی! چه علم دل آرائی! چه ماه شب افروزی! تمام این محاسن انحصار در خدا دارد، و خدا قشنگ است و بس! ﴿قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾[3] معنایش این است؛ یعنی هیچ موجودی سزاوار ستایش نیست، هیچ موجودی سزاوار حمد نیست، آنکه بالذّات مُستحقّ حمد است او خداست؛ منتهیٰ یک جلوه انداخت این موجودات را روشن کرد؛ اشخاص نابینا، این جلوه را از خودِ موجود می‌بینند، او را تعریف می‌کنند؛ این چشم باید عوض بشود و جلوه را از صاحب جلوه که خداست ببیند، او را تعریف کند. این می‌شود ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾، ﴿لِلَّهِ ٱلۡحَمۡدُ﴾.

---

[1] سوره الفاتحة (۱) صدر آیه ۲.

[2] سوره الجاثیة (٤٥) قسمتی از آیه ٣٦.

[3] سوره العنکبوت (۲۹) قسمتی از آیه ٦٣.

مستقل دیدن موجودات توسط افرادی دارای نگرش غیر توحیدی

و افرادی که دارای معرفت نیستند، این معنا را درک نمی‌کنند، موجودات را مستقلّ می‌بینند و موجودات را حمد می‌کنند، و لذا خدا می‌گوید: ﴿قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ﴾[1] «بگو حمد تمام مراتبش اختصاص به خدا دارد ولیکن اکثریّتِ مردم نمی‌فهمند.» خیال می‌کنند زید بچّه‌شان را شفا داد؛ آن معمار این عمارت را ساخت؛ این آب، جگرِ تفتهٔ آنها را زنده و سیراب می‌کند، دیگر نمی‌گویند خدا. ﴿أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ﴾ أکثَرُهُم نورِ وجود را در همهٔ موجودات نمی‌بینند؛ نور خدا را نمی‌بینند؛ خدا را ظاهر نمی‌بینند؛ جلوهٔ موجودات را به او نمی‌بینند ﴿أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ﴾؛ امّا آن کسانی که به مقام معرفت می‌رسند آنها از خدا می‌بینند.

در آیات قرآن داریم: ﴿دَعۡوَىٰهُمۡ فِيهَا سُبۡحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞۚ وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾[2] این مردمی که در بهشت می‌روند، پرده‌ها برداشته می‌شود، چشم‌های باطن جلوه می‌کند و حقایق را درک می‌کنند، آنجا خدا را تسبیح می‌کنند؛ گفتگوی آنها ﴿سُبۡحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ﴾ «بار پروردگارا! تو منزّهی» تو مقدّسی از هر چه صفات زشت و نقص است و چیزهائی که از مقام قدسِ تو و مقام سُبّوحیّت و قُدّوسیّتِ تو پائین‌تر است، تو از همهٔ آنها بالاتر هستی؛ و تحیّت آنها به یکدیگر، سلامی است که از طرف پروردگار به آنها می‌رسد، ﴿وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ﴾ آخرین گفتار آنها چیست؟ ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ یعنی: «تمام مراتب حمد اختصاص به خدا دارد.» یعنی: جلوه‌ها و ظهوراتی که در دنیا بود، ظهوراتی که در عالم برزخ بود، ظهوراتی که در عالم قیامت بود، حورالعین، درخت، عسل، أنهار، رضوان پروردگار، تمام خصوصیّات، ارواح انبیاء، ارواح ملائکه، همهٔ این جلوه‌ها جلوهٔ خداست؛ جلوهٔ حورالعین جلوهٔ خداست؛ جلوهٔ ملائکه جلوهٔ خداست؛ جلوهٔ انبیاء جلوهٔ خداست؛ و غیر از خدا چیزی نیست، و تمام این مَحامِد انحصار به او دارد. ﴿وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ﴾ یعنی: آخِرِ دعوای بهشتی‌ها! ﴿أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ است. خُب! این را داشته باشید.

پس حمد هم اختصاص به خدا دارد. گلی را که تعریف می‌کنید، خدا را دارید تعریف می‌کنید؛ پس چشم باز کن ببین خداست؛ پس گلی نیست؛ قابل حمد، کسی جز خدا نیست؛ پس تو که گل را تعریف می‌کنی، داری خدا را می‌بینی و تعریف می‌کنی؛ چرا انکار خدا را می‌کنی با اینکه داری خدا را می‌بینی و تعریف می‌کنی؟!

در آیات قرآن داریم: ﴿وَهُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡقَدِيرُ﴾،[3] «خدا فقط داناست و تواناست.» منحصر می‌کند علم و قدرت

---

[1] سوره العنکبوت (۲۹) ذیل آیه ٦٣.

[2] سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰.

[3] سوره الرّوم (۳۰) ذیل آیه ٥٤.

را در خدا. ﴿وَهُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ﴾[1] علم و حکمت را منحصر در خدا می‌کند. ﴿وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾،[2] ﴿وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾،[3] «خدا فقط شنوا و داناست.» «خدا فقط شنوا و بیناست.» ﴿وَهُوَ ٱلۡفَتَّاحُ ٱلۡعَلِيمُ﴾،[4] «خداوند است که گره‌ها را می‌گشاید و داناست.»

این همه گوش‌ها، این همه چشم‌ها، این همه قدرت‌ها، این همه علم‌ها که در عالم بشر بوده، این همه علمائی که آمدند و رفتند و این علم‌ها را ذخیره کردند، این علم‌ها همه‌اش دربسته، در یک صندوقچه، اختصاص به خدا دارد؛ و هیچ موجودی نمی‌تواند بگوید من شنوا هستم و بینا هستم؛ پس بینا و شنوا خداست. این آیات حصر را نمی‌فهماند؟! این از اختصاصات شریعت مقدّس اسلام است و از اختصاصات قرآن است. در هیچ مکتبی از مکاتیب فلاسفهٔ دنیا، و در هیچ‌یک از کتب آسمانیّه، ما نمی‌بینیم نظیر این مطالب باشد. در بین سایر ملل حتّی ملل الهی، این ذکر ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾ را نمی‌بینیم. می‌گویند: «نه! حمد برای خداست، خدا هم سزاوارِ حمد است، خدا هم شنواست.» این غیر از این است که بگوییم: «تمام مراتب شنیدن و حمد اختصاص به خدا دارد.»

این ذکر از اختصاصات پیغمبر اکرم است که دریچهٔ آن را به روی امّت باز فرمود؛ و هیچ مذهب و ملّتی این قسم ذکر ندارد؛ و این ذکر چقدر عالی است! و چقدر بلند است! و اینها لقاء خداست؛ یعنی آقاجان چشمت را باز کن به عالم وجود، هرکس می‌شنود، هرکس می‌بیند، هرکس علم دارد، هرکس قدرت دارد، هرکس حیات دارد، هر موجودی را که شما تمجید می‌کنید، ستایش می‌کنید؛ هر موجودی را که عبادت می‌کنید، اینها همهٔ حقیقتِ او، خداست. چشم به این جلوه‌ها نینداز! به آن ذاتِ جلوه چشم بینداز، که حیات مال اوست؛ مال خداست.

انحصار وجود مستقل بالذّات به یک وجود

پس این آیات به صراحت دلالت دارد در عالم وجود، یک وجود مستقلٌ بالذّات، بیشتر نیست و او خداست؛ و تمام این صفات و اسمائی که عالم را پر کرده، از اسماء کلّیّه و جزئیّه، اسماء اوست؛ و چیزی از حیطهٔ قدرت و علم و حیات و حکمت و کبریائیّت او خارج نیست؛ این یک طریق استدلال. خوب توجّه کردید؟ روی این معنا دقّت کنید! این آیات خیلی خیلی مهمّ است.

آیات الَهی بودن تمام موجودات

طریق و جهت دوم: استدلال دیگر این است که: قرآن مجید تمام موجودات را، از موجودات زمینی و

---

[1] سوره التحریم (٦٦) ذیل آیه ٢.
[2] سوره الأنعام (٦) ذیل آیه ١٣.
[3] سوره الشّوری (٤٢) ذیل آیه ١١.
[4] سوره سبأ (٣٤) ذیل آیه ٢٦.

آسمانی، موجوداتی که دارای نفس هستند و نیستند، اینها را «آیه» عنوان می‌کند و می‌گوید: اینها آیات خدا هستند.

ما اوّل برای شما آیه را معنی می‌کنیم تا اینکه ببینیم قرآن چه می‌خواهد بگوید، و اینها را که اسم آیه رویش گذاشته، به چه قسم می‌خواهد به ما معرّفی کند؟آیه یعنی نشان دهنده و علامت. امّا علامت: هر چیزی که شما در این عالم می‌بینید که علامت چیزی است، یک جهت خودی دارد، یک جهت علامتیّت و آیتیّتِ برای غیر دارد. پرچمی که درِ خانه می‌زنید، یعنی اینجا روضه است؛ این یک جنبهٔ استقلالی دارد که این پرچم رنگش سبز است، چوبش فلان است، به اینجای دیوار کوفته شده است، در روی این پرچم چنین نوشته شده است، خطّش از مرکّب است یا از نخ دوخته شده؛ اینها جنبه‌های خصوصی آن پرچم است؛ امّا یک جنبه آیتیّت نیز دارد؛ این پرچم دلالت می‌کند که در این مجلس و این منزل، محفلی است. مردم به این مجلس دعوت می‌شوند؛ پس در این پرچم، یک جنبهٔ آیَتیّت هست.

امّا یک چیزی که به هیچ‌وجه من الوجوه جنبهٔ خودیّت نداشته باشد و جنبهٔ ارائهٔ غیر داشته باشد، آن آیهٔ محض است. مثلاً شما فرض کنید ما یک عینکی داریم، با آن عینکمان تماشا می‌کنیم؛ باز این عینک یک خودی دارد، یک جنبهٔ ارائهٔ غیر دارد. جنبهٔ خودیّت این عینک چیست؟ اینکه این شیشه‌اش سفید رنگ است، به شکل دایره یا به شکل ذوزنقه است، این شیشه‌اش از فلان کارخانه است؛ اینها جنبه‌های خودیّت است. جنبهٔ ارائهٔ غیر این است که فقط غیر را نشان می‌دهد. اگر انسان به جنبهٔ خودیّتِ این عینک بنگرد هیچ غیر را نمی‌بیند؛ مثلاً انسان عینک را تماشا کند، ببیند که این شیشه‌اش چه قسم است؟ آیا موج دارد یا ندارد؟ مال چه کارخانه‌ای است؟ شکلش چیست؟ اصلاً نمی‌بیند. وقتی که عینک را به چشم بزند و متوجّه شیشه‌اش نباشد، با این شیشه متوجّه غیر باشد، تمام موجودات را با آن می‌بیند. این جنبهٔ ارائه است، جنبهٔ آیَتیّت است، یعنی جنبهٔ نشان دادنِ غیر.

لحاظ دو جنبه آلی و استقلالی در موجودات

آب صاف همین‌طور است؛ شما در یک استخری یا یک حوضی که آب صاف و آرام است، هیچ موج ندارد. بیایید کنار آن بایستید، می‌بینید به‌به! عکس تمام این درخت‌های کنار این دریاچه و کنار این استخر و حوض، و عکس ماه و خورشید و ستارگان و حتّی عکس خودتان و افرادی که کنار آن دریاچه و حوض ایستاده‌اند، در آن حوض پیداست! این مال جنبهٔ ارائه است که این آب چیز دیگر را نشان می‌دهد. ولی آب اگر خودی داشته باشد، یعنی خودنما باشد، مثلاً موج داشته باشد، یا آلوده باشد، دیگر نمی‌تواند غیر را نشان بدهد، عکس در آن آب منعکس نیست.

آیینه همین‌طور است؛ آیینه یک جنبهٔ خودی دارد، اینکه جنسش از شیشه است، فلان مقدار وزن دارد،

یک مادّه‌ای به نام جیوه پشتش مالیده‌اند، اینها خودی‌های آیینه است. یک جنبهٔ غیریّت دارد که غیر را نشان می‌دهد. هر چه جنبهٔ خودیّت آیینه کمتر باشد، غیر را بهتر نشان می‌دهد.

بعضی از آیینه‌ها رنگ شیشهٔ آنها سبز است، زرد است، صورت انسان در آنها سبز و زرد جلوه می‌کند. بعضی از آیینه‌ها شیشهٔ آنها موج دارد، وقتی انسان در آن آیینه نگاه می‌کند، صورتِ خود را موج‌دار می‌بیند؛ اگر صورتِ خود را این طرف و آن طرف بیاورد، می‌بیند صورتش دارد کوچک و بزرگ می‌شود، یک چشمش کوچک می‌شود، چشم دیگرش بزرگ می‌شود، پیشانی‌اش بالا می‌رود، چانه‌اش پائین می‌آید. امّا یک آیینه‌ای که هیچ موج نداشته باشد، انسان را خوب نشان می‌دهد. یک آیینه هست که موج ندارد ولیکن از آن جیوه‌ای که پشتش مالیده‌اند مقداری خراش پیدا کرده؛ شما در آن آیینه صورت خود را ببینید، می‌بینید صورتتان یک خراش دارد؛ بعد این آیینه را کج می‌کنید، این خراش روی پیشانیتان می‌آید، می‌بینید پیشانیتان خراش دارد؛ بعد آیینه را این‌طرف‌تر می‌آورید، خراش می‌آید این طرف، این طرفِ صورتتان خراش پیدا می‌کند، با اینکه صورت شما خراش ندارد، آیینه خراش دارد؛ امّا چون در خودش یک چیزی پیدا شده، آن‌طوری که باید و شاید نمی‌تواند صورت شما را خوب نشان بدهد، لذا آن چیز را در شما جلوه می‌دهد. اگر یک آیینه مقداری از پشتش مانند یک خالی، خراب شده باشد و جیوه‌اش کنده شده باشد، و شما در او صورت خود را ببینید، می‌بینید یک خال پیدا کردید، یک سالَک پیدا کردید، با اینکه سالَک ندارید؛ آیینه سالَک دارد؛ امّا در خود، صورت شما را صورتِ زخم‌دار و سالَک‌دار نشان می‌دهد.

آیینهٔ خوب، آن آیینه‌ای است که هیچ این جهات در آن نباشد؛ جنبهٔ خودیّتش کم باشد، خود نشان ندهد. وقتی شما در آیینه نگاه می‌کنید، غیر از خودتان هیچ نبینید؛ شما را نشان بدهد؛ این می‌شود آیینه، این می‌شود آیه. این طور درست شد؟ این را خوب فهمیدید؟ این معنی آیه است؛ آیه یعنی فقط علامت و نشانه.

قرآن مجید می‌گوید: تمام این موجودات آیه‌اند، آیهٔ خدا. آیهٔ خدا یعنی: آیینه خدا؛ یعنی چه؟ یعنی نشان دهندهٔ خدا.

و این از اختصاصات قرآن است و خیلی عجیب است که قرآن مجید تمام این خصوصیّات را می‌گوید: انحصار به ذات مقدّس پروردگار دارد و همهٔ اینها آیه است. این خیلی عجیب است که تمام اینها را منحصر به پروردگار می‌کند و همه را می‌گوید: آیه.

اُموری که خداوند در قرآن از آنها تعبیر به آیه می‌کند

مثلاً دربارهٔ حضرت عیسی بن مریم و مادرش، می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥٓ ءَايَةً وَءَاوَيْنَٰهُمَآ إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾؛[1] «و پسر مریم و مادرش را نشانه‌ای گردانیدیم، و آن دو را در سرزمین بلندی که جای زیست و دارای آب زلال بود، جای دادیم.»

حالا عیسی بن مریم و مادرش آیهٔ خداست یعنی چه؟ یعنی عیسی بن مریم خودی ندارد، مادرش خودی ندارد، عیسی تمام جنبهٔ وجودش فقط خدانماست؛ و مریم تمام جنبهٔ وجودش خدانماست؛ پس به عیسی که نگاه می‌کنی به خدا نگاه کن! به مریم که نگاه می‌کنی، مریمی نیست، به خدا نگاه کن! این آیه است. اگر مریم خودش را نشان بدهد این آیه نیست؛ اگر عیسی بن مریم خودش را نشان بدهد این آیه نیست؛ امّا عیسی و مادرش را ما آیه قرار دادیم، اینها را آیینه قرار دادیم. این آیینه را دست بگیر، با این آیینه خدا را نگاه کن.

و می‌گوید: عیسی بن مریم را آیهٔ خود قرار دادیم نه اینکه او را آیهٔ ماه قرار دادیم، آیهٔ زمین قرار دادیم، آیهٔ حکومت قرار دادیم، آیهٔ اجتماع قرار دادیم؛ نه! آیهٔ خود قرار دادیم؛ اینها آن آیه و آیینه ما هستند.

در سورهٔ یس می‌خوانیم:

﴿وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلْأَرْضُ ٱلْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَٰهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ﴾؛[2] «ما قرار دادیم از برای ایشان زمین را آیه، و یکی از آیاتی که از برای ایشان است، همین زمین مرده است؛ ما زمین مرده را آیه قرار دادیم، که چگونه این زمین را زنده می‌کنیم و از این زمین مرده زندگی بیرون می‌آید، حیات بیرون می‌آید، درخت بیرون می‌آید، سبزه بیرون می‌آید، گل‌ها بیرون می‌آیند، عالَم پرنشاط می‌شود.» این چیست؟ تمام اینها دارند خدا را نشان می‌دهند و این زمین و این سبزه و این مُردگی و آن زنده‌ای که از این مرده بیرون می‌آید، تمام اینها آیات خدا هستند.

﴿وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ ٱلنَّهَارَ﴾؛[3] «یکی از آیات، که ما برای این مردم قرار دادیم همین شب است که روز را مانند پوست از او بیرون می‌کشیم.»

﴿وَءَايَةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ﴾؛[4] «یکی از آیاتی که ما برای اینها قرار دادیم این است که اینها را حمل می‌کنیم، حرکت می‌دهیم در این کشتی‌هائی که پر است از جمعیّت و مشحون است از اشیاء و اثاثیّه.» این آیات خداست. این کشتی که روی این دریا حرکت می‌کند، خدا را دارد نشان می‌دهد، چشمت را باز کن به کشتی بنگر! امّا کشتی نبین! خدا ببین! چشمت را به شب و روز بینداز! شب و روز نبین! خدا ببین! چشمت را به همین زمین مرده‌ای که او را زنده می‌کنیم و از او این گیاه‌ها را بیرون می‌آوریم بینداز! خدا را

---

[1] سوره المؤمنون (۲۳) آیه ۵۰.

[2] سوره یس (۳٦) آیه ۳۳.

[3] سوره یس (۳٦) صدر آیه ۳۷.

[4] سوره یس (۳٦) آیه ٤۱.

ببین! در سورهٔ آل عمران است:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾[1]؛ «در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف و دگرگونی شب و روز آیات و نشانه‌هائی است برای ما، برای افرادی که دارای خِرد هستند.»

در سورهٔ بقره می‌خوانیم:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٖ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖ وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلۡمُسَخَّرِ بَيۡنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ﴾.[2]

به‌به! چه خوب بیان می‌کند، می‌گوید: «در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلافی که شب و روز با هم پیدا می‌کنند ـ بعضی اوقات روز کوتاه‌تر و شب بلندتر و بعضی اوقات به عکس است، و در نقاط مختلفهٔ دنیا، در هر نقطه به کیفیّت مخصوص، این دگرگونی و اختلاف مشاهده می‌شود ـ و این کشتی‌هائی که روی این دریاها حرکت می‌کند و مسافرین و مال التّجاره را از این طرف به آن طرف حمل می‌دهد، و با باد این کشتی روی این آب‌ها حرکت می‌کند، اینها همه آیه است؛ این آب‌های رحمتی که ما از آسمان به صورت باران پائین می‌ریزیم، قطره قطره ـ یک مرتبه در آسمان را باز نمی‌کنیم و یک رودخانهٔ کرج را روی سر مردم بریزیم ـ این آب‌ها را به صورت قطره قطره منتشر می‌کنیم، به صورت باران می‌ریزیم و زمین را زنده می‌کنیم بعد از اینکه مرده بود، و ما به وسیله این آب از هر جنبنده و دابّه‌ای در روی زمین برای شما خلق می‌کنیم، خلقت خود شما، هر جنبنده‌ای، اقسام حیوانات، پرندگان، طُیور، ماهیان دریائی و نباتات و جمادات، تمام اینها به واسطهٔ همین آب است؛ اینها همه آیه است؛ و این ابرهائی که بین آسمان و زمین مُسخّرند و به امر پروردگار به این طرف و آن طرف حرکت می‌کنند؛ و این بادهائی که می‌وزد از این طرف و آن طرف، زمین را خنک می‌کند، سرد می‌کند، ملایم می‌کند، تلقیح می‌کند، درختان را آبستن می‌کند، وظائف دیگری که دارد؛ تمام اینها آیات است، نشانه‌هاست؛ ﴿لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ﴾ برای آن افرادی که عقلشان را به کار می‌اندازند و اینها را آیه می‌بینند!»

امّا آن کسانی که عقلشان را به کار نمی‌اندازند، این اختلاف شب و روز را منسوب به خدا نمی‌دانند، این را نشانهٔ خدا نمی‌دانند، از خلقت آسمان‌ها و زمین و باران و بادها و ابرهای مسخّر و حرکت کشتی‌ها، اصلاً به کلّی غافل‌اند، می‌گویند: این کشتی‌ها که روی دریا حرکت می‌کند، با قوای بخار ـ که پاپَن قوّهٔ بخار را کشف کرد ـ حرکت می‌کنند، و انسان با نیروی خود حرکت می‌کند! کما اینکه قارون می‌گفت:

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰.

[2] سوره البقرة (۲) آیه ١٦٤.

﴿إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ﴾؛[1] «تمام این مالی که من به دست آوردم مالِ علم خودم بود.» به خدا چه مربوط است؟ من چرا انفاق کنم؟! اینها را از خدا نمی‌بینند؛ امّا قَومٌ يَعقِلون مردمانی که دارای عقل و درایتند، همهٔ اینها را آیهٔ پروردگار می‌بینند. آیه یعنی چه؟ یعنی خدا را می‌بینند، اینها را نمی‌بینند؛ چون اگر انسان بخواهد اینها را ببیند خدا را نمی‌بیند. اگر اینها چیزهائی باشند که خودشان را نشان بدهند، خدا را نشان نمی‌دهند؛ چون آیه نیستند. اگر خدا را نشان بدهند آن وقت می‌شوند آیه؛ پس تمام اینها خدانما هستند. انسان به کشتی که در دریا حرکت می‌کند، به باد، به ابرهائی که بین آسمان و زمین مسخّرند، به این بارانی که از آسمان می‌آید، و به تمام این اصناف و انواع مخلوقات جنبنده و درخت‌ها و گیاه‌ها که در روی زمین سبز می‌شوند و به وجود آمده و زنده می‌شوند، به این شب‌ها و این روزها و این آسمان که می‌نگرد، اینها همه‌اش دارند خدا را نشان می‌دهند؛ پس تمام اینها آیینهٔ خدا هستند.

همچنین خداوند علیّ أعلیٰ در سورهٔ روم می‌فرماید:

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ﴾.[2]

از آیات خدا اینکه برای شما جفت‌هائی قرار داده. این جفت‌ها، زن‌ها، از خود شما هستند، برای اینکه آرامش شما باشند. مرد که زن ندارد آرامش ندارد ﴿لِّتَسۡكُنُوٓاْ﴾: هُنَّ سَكَنٌ لَكُم، مگر در قرآن مجید نیست، یعنی مایه سکون؛ و عجیب این است که آیهٔ پروردگار است؛ قبل از اینکه صیغهٔ عقد جاری بشود، بین این مرد و آن زن هیچ قِسم مودّت و علاقه‌ای نیست، همین‌که صیغهٔ عقد جاری شد مودّت و علاقه پیدا می‌شود، دوستی پیدا می‌شود، این دوستی دوستی خداست، دوستی این نیست؛ و عجیب است همین‌که صیغهٔ طلاق جاری بشود، از همدیگر جدا می‌شوند، آن مودّت‌ها، آن رحمت‌ها همه می‌رود؛ این مال کیست؟ مال خداست.

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ﴾ اینها همه دارند خدا را نشان می‌دهند. این زن یک آیینهٔ خدانماست. این مرد یک آیینهٔ خدانماست. باید مرد زن را که تماشا کند خدا را ببیند، و او مرد را تماشا می‌کند خدا را ببیند. ﴿عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ﴾[3] کما اینکه در احوال بهشتی‌ها قرآن مجید بیان می‌کند که یکی از لذائذ بهشتی‌ها که خیلی خیلی مهم است، این است که: بهشتی‌ها روی نیمکت‌هائی می‌نشینند متقابل با یکدیگر، اینها آنها را تماشا می‌کنند، آنها اینها را تماشا می‌کنند، آن‌قدر از این نظر لذّت می‌برند که نمی‌خواهند دیگر چشمشان را از صورت

---

[1] سوره القصص (۲۸) قسمتی از آیه ۷۸.

[2] سوره الرّوم (۳۰) آیه ۲۱.

[3] سوره الصّافّات (۳۷) آیه ٤٤.

طرف بردارند؛ یعنی به او نگاه می‌کنند، امّا دائماً آن تجلیّات پروردگار در وجود او ظهور پیدا می‌کند و اینها درک می‌کنند، یعنی خدا را می‌بینند. پس بنابراین یکی از آیات خدا، زن است.

آسمان و زمین و اختلاف زبان و رنگ آدمیان: مصادیقی از آیات الهی

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفُ أَلۡسِنَتِكُمۡ وَأَلۡوَٰنِكُمۡ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡعَٰلِمِينَ﴾؛[1] «از آیات خدا، آفرینش آسمان‌ها و زمین، و اختلاف صورت‌های شما، و اختلاف زبان‌های شماست.»

ببینید در میان تمام افراد بشر دو تا پیدا می‌کنید که یک شکل باشند، دو نفر را پیدا می‌کنید که چشمشان یک قِسم باشد؟ شبیه به همدیگر هستند ولیکن مثل نیستند؛ دو نفر پیدا می‌کنید که سَرشان یک قسم باشد؟ دو نفر پیدا می‌کنید گوششان یک قسم باشد؟ یک طبیبی می‌گفت: دو نفر پیدا نمی‌شوند که فکّ دهانشان یک قسم باشد؛ نه امروز، از زمان حضرت آدم ابوالبشر تا روز قیامت، دو نفر آدم پیدا نمی‌شود که چشمشان یا گوششان من جمیع الجهات، یک قسم باشد؛ دو تا آدم پیدا نمی‌شود که پوست بدنش یک شکل باشد، ناخنش یک شکل باشد، یک دانه مویش یک شکل باشد؛ من یک چیز دیگر عرض می‌کنم می‌گویم: دو تا آدم پیدا نمی‌کنید که دو تا سلّول بدنشان یکی باشد. یک سلّول از این بدن بگیرید، یک سلّول از آن بدن، در تمام این ادواری که از زمان آدم گذشته تا قیامت یک شکل نخواهد بود؛ بلکه حتّی دو سلّول بدن واحد هم یک شکل نخواهد بود.

تجلّی واحد لازمهٔ خدای واحد: عدم امکان تکرار در تجلّی خداوند

و این به علّت آن است که خدای علیّ أعلیٰ واحد است، و تجلّی او واحد است، و تکرار در تجلّی نیست، و هر تجلّی نشان دهندهٔ اوست، هریک از موجودات نشان دهندهٔ او هستند. واقعاً همین اختلاف زبان‌ها و صُوَر از آیات خداست؛ صداها تفاوت دارد، دو تا دختر از یک مادر متولّد شدند، دو تا تُنِ صدا دارند، دو شکلند، دو قامت دارند، دو صورت دارند. دو تا برادرند، توأَمَین هستند، دو قلو هستند، از یک مادر متولّد شدند، دو صدا دارند، دو قسم کیفیّت دارند، دو خصوصیّت دارند، ولو با هم شبیه باشند ولی تمام ذرّات وجودشان بِأسرِها با یکدیگر مختلف است.

ذکر مصادیقی دیگر از آیات و نشانه‌های پروردگار در روی زمین

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱبۡتِغَآؤُكُم مِّن فَضۡلِهِۦٓ﴾؛[2] «از آیات خداست اینکه شما شب می‌خوابید، روز می‌خوابید، و فضل خدا را می‌جویید.» یعنی این خواب را آیینه خدانما قرار بدهید، با این خواب خدا را ببینید!

---

[1] سوره الرّوم (۳۰) صدر آیه ۲۲.

[2] سوره الرّوم (۳۰) صدر آیه ۲۳.

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن يُرۡسِلَ ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَٰتٖ وَلِيُذِيقَكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ﴾؛[1] «از آیات خدا اینکه این بادها را می‌فرستد به عنوان بشارت و شما را از رحمت خود می‌چشاند.»

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلَّيۡلُ وَٱلنَّهَارُ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ﴾؛[2] «این آفتاب، این ماه، این شب، این روز آیه‌اند، آیینه‌اند، آیینه خدانما.» ماه را که نگاه می‌کنی خدا را ببین! خورشید را می‌بینی خدا را ببین! شب را می‌بینی خدا را ببین! روز را می‌بینی خدا را ببین!

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلۡجَوَارِ فِي ٱلۡبَحۡرِ كَٱلۡأَعۡلَٰمِ﴾؛[3] «از آیات خدا این کشتی‌هائی است که مانند کوه روی این صفحات آب دریا حرکت می‌کند.» یک کشتی است که شما اگر از دور ببینی می‌گوئی یک کوه است، امّا کوه نیست! یک کشتی است از دور دارد می‌آید؛ و لذا اوّل می‌گوئی کوه متحرّک، بعد می‌بینی نه! کوه نیست، کشتی است. یک کوه روی این آب دارد حرکت می‌کند، تمام ذرّات این کشتی خدانماست؛ پس تمام اینها خداست! تمام اینها خداست یعنی چه؟ یعنی اینها آیه است، آیه که چیزی نیست. آیه که خودنما نیست؛ پس تمام اینها خدانماست.

پس هرکس نگاه کند به هر موجودی از موجودات، خدا را دیده، و لقاء خدا از این روشن‌تر؟ این‌قدر آسان‌تر؟ به اندازه‌ای آسان است که انسان غیر از خدا را نمی‌تواند ببیند. آن کسی که با وجود این آیات می‌گوید: خدا نیست و غیر خدا هست. دیگر آن عین «**عَمیَت عَینٌ لا تَراكَ عَلَیها رَقیبًا**»[4] و کور است.

حکایت اکبر پینه‌دوز ابهری

خدا مرحوم حاج هادی ابهری را رحمت کند، می‌گفت:

---

[1] سوره الرّوم (۳۰) صدر آیه ٤٦.

[2] سوره فصّلت (٤١) صدر آیه ۳۷.

[3] سوره الشّوری (٤٢) آیه ۳۲.

[4] *الله شناسی*، ج ۳، ص ۲۱۱، تعلیقه:

«مرحوم آیة الله شهید حاج سیّد محمّد علی قاضی طباطبائی ـ رضوان الله علیه ـ معلّق محترم کتاب *الفردوس الأعلی*، تألیف آیة الله شیخ محمّدحسین کاشف الغطاء ـ رضوان الله علیه ـ در تعلیقه خود بر این کتاب فرموده‌اند:

"این کلمات درخشان با اندک تغییری، از عبارات دعای عرفه است که سیّدالشّهداء سلام الله علیه بدان دعا نموده‌اند، و سیّد رضیّ‌الدّین بن طاووس (قدّه) آن را در کتاب خود *إقبال* نقل کرده است." القاضی الطّباطبائی. حقیر مفصّلاً پیرامون این دعا در ج ۱ *الله شناسی*، از ص ۲۵۱ تا ص ۲۷۳ بحث کرده‌ام؛ و روشن شده است که از ادعیه ابن عطاء اسکندری متوفّی در سنه ۷۰۹ می‌باشد. و حاصل سخن آنست که: این دعا دعای بسیار خوب با مضمون رشیق و عالی است و خواندن آن در هر وقت مساعدی که حال اقتضا کند، مغتنم و مفید می‌باشد؛ امّا إسناد آن به حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام جائز نیست؛ و الحمدُ للّهِ أوّلًا و آخِرًا و ظاهرًا و باطنًا.»

یک اکبر پینه دوزی در ابهَر بود، او کفش دوزی و پینه دوزی می‌کرد، امّا قلبش روشن بود، با خدا سر و کاری، مناجاتی و حالی داشت. یک روز یکی از آخوندهای ابهر سر به سرش گذاشت و گفت: یعنی چه انسان هم می‌تواند خدا را ببیند؟! با این چشم خدا را ببیند؟! تو می‌گوئی انسان با این چشم می‌تواند خدا را ببیند؟!

دو تا انگشتش را آورد توی چشم آن آخوند و گفت: این دو تا چشمی که خدا را نمی‌بیند اینها شوشه است، چشم نیست! (شوشه است یعنی شیشه است) این دو تا شیشه را در چشمت کار گذاشتی عوض چشم! این خدا را نمی‌بیند و الاّ کسی که چشم داشته باشد خدا را می‌بیند! ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى ٱلْأَبْصَٰرُ وَلَٰكِن تَعْمَى ٱلْقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ﴾؛[1] «چشم‌ها کور نمی‌شود! چشم‌هائی که در دل است کور می‌شود! او خدا را نمی‌تواند ببیند.»

تفسیری زیبا از آیهٔ شریفه ﴿سَنُرِيهِمْ آياتنا في الآفاق و في أنفسهم﴾

علی کلّ تقدیر، آیهٔ عجیبی است در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿سَنُرِيهِمْ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلْأَفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ أَوَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * أَلَآ إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآءِ رَبِّهِمْ أَلَآ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾[2].[3] یعنی ما به زودی آیات خود را به اینها نشان می‌دهیم در دو جا، یکی: در آفاق، یعنی در خارج از وجود خودشان، کوه و دَر و دشت و بیابان و سبزه و آب و خورشید و ماه و کشتی و باد و ابر و اختلاف شب و روز و زن‌ها و مردها و بلبلان و حیوانات چرنده و درنده و ماهی‌های دریا و مرغِ هوا، تمام اینها آیات پروردگار و آیینه‌هائی است که ما قرار دادیم؛ آیه یعنی: آیینه، تمام این موجودات آیینه خدا هستند؛ هرکس یك آیینه دست می‌گیرد و تماشا می‌کند. حالا شما فکر کنید خدا چه اندازه به ما آیینه داده از این آیات؟! آخر هریك از این آیاتی که ما با او خدا را می‌بینیم یك آیینه است دیگر؛ یك آیینه به دست ما نداده، به دست هر فردی در هر لحظه‌ای میلیاردها آیینه داده! که با هر آیینه‌اش می‌شود خدا را از جنبه‌ای دید و خداوند را ملاقات کرد و به شرف او رسید، امّا اگر انسان آن موجود را موجود نبیند، آیه ببیند،

---

[1] ۱ سوره الحجّ (۲۲) ذیل آیه ٤٦.

[2] ۲ سوره فصّلت (٤١) آیه ۵۳ و ٥٤.

[3] *الله شناسی*، ج ۱، ص ۷۹:

«به زودی ما آیات خودمان را به ایشان در موجودات نواحی جهان و در وجود خودشان نشان خواهیم داد، تا برای آنان روشن شود که: نشان داده شده (آیه‌ای که نشان ماست) حقّ است. آیا برای پروردگارت این کفایت نمی‌کند که او بر هر چیز شاهد و حاضر و ناظر می‌باشد؟! آگاه باش که ایشان در لقاء و دیدار پروردگارشان در شکّ و تردید بسر می‌برند! آگاه باش که تحقیقاً او بر تمام چیزها محیط می‌باشد!»*

*. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این آیه شریفه رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ٤، ص ۵. (محقّق)

آیینه ببیند؛ همین‌طوری که اگر شما می‌روید دکّان آیینه فروشی، آیینه را می‌گیرید و خود آیینه را می‌خواهید تماشا کنید، عکستان را نمی‌بینید، امّا اگر بخواهید خودتان را ببینید دیگر انصراف از آیه و آیینه پیدا می‌کنید و آن جنبهٔ ارائهٔ آیینه را تماشا می‌کنید، همین‌طور به تمام موجودات به این نظر نگاه کنید! زید را می‌بینید او را نبینید، خدا را ببینید! عَمْرو را می‌بینید، درخت را می‌بینید، بلبل را می‌بینید، آب را می‌بینید، تمام اینها مظاهرند، یعنی محلّ ظهور خدا است، یعنی این چیزی نیست، این ظهور خداست، «مَجلیٰ» یعنی محلِّ تجلّیِ خداست، یعنی این چیزی نیست، خدا در این جلوه کرده، پس جز خدا چیزی نمی‌بیند. ما آیات را در آفاق و أنفس به آنها نشان خواهیم داد.

أنفس چیست؟ یعنی خودت را بنگر! از خارج بیا در نفس! خود نفس هم یک آیه‌ای است، یک آیهٔ بزرگی است و بزرگ‌ترین آیه است و حتّی بسیاری قائلند بر اینکه آیهٔ نفس از سایر آیات مهم‌تر است و افرادی که از راه تفکّر به نفس و توجّه به نفس می‌خواهند به سیر کمالی خود ادامه بدهند، سریع‌تر و زودتر به مقصود می‌رسند؛ چون بالأخره با یک آیینهٔ بزرگ‌تری که توأم با ذات خود اوست و نزدیک‌تر از هر چیز به خود اوست، می‌خواهند پروردگار را تماشا کنند. ما آیات را در آفاق و أنفس به اینها نشان می‌دهیم تا اینکه بر اینها روشن بشود که او حقّ است و بس!

چقدر لطیف می‌گوید: اگر به هستی تمام این موجودات مستقلاً نظر بکنید، همه باطلند، و خدا حقّ است و بس. در تمام عوالم ﴿أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ﴾ خداست و بس! خدا زنده است، خدا علیم است، خدا حکیم است، خدا قدیر است، خدا خبیر است و در تمام موجودات اثری از این اسماء و صفات نیست.

﴿أَوَ لَمۡ يَكۡفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ﴾؛ «آیا کافی نیست بر خدای تو اینکه او بر هر چیزی شهید است؟!» یعنی اطّلاع دارد و هِیمَنه و سیطره دارد و تمام موجودات در دستان با کفایت پروردگار قرار دارند و به لسان تکوین و وجود، در محضرِ او مشهود و مندکّ در ذات او هستند.

﴿أَلَآ إِنَّهُمۡ فِي مِرۡيَةٖ مِّن لِّقَآءِ رَبِّهِمۡ﴾ با وجود این آیات پس دیگر کسی نباید به خدا و لقاء او شکّ داشته باشد، چون تمام این آیات آفاقیّه و أنفسیّه دارند خدا را نشان می‌دهند، امّا ﴿إِنَّهُمۡ فِي مِرۡيَةٖ﴾ «این مردم در شکّند.» که آیا خدا را می‌بینند یا نمی‌بینند؟ عجیب که این آیهٔ: ﴿أَلَآ إِنَّهُمۡ فِي مِرۡيَةٖ مِّن لِّقَآءِ رَبِّهِمۡ﴾ دنبال آن آیه است که می‌گوید: ﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ﴾؛ یعنی این ارائهٔ آفاق و أنفس، این آیات آفاقیّه و أنفُسیّه فقط برای لقاء است. تمام این آیات، آیات لقاء است، امّا این مردم ﴿فِي مِرۡيَةٖ مِّن لِّقَآءِ رَبِّهِمۡ أَلَآ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيۡءٖ مُّحِيطُۢ﴾ «آگاه باش! که خدا به هر چیزی محیط است» در هر چیزی که اسمِ آن را شیء و چیز می‌توانید بگذارید، پروردگار بِوجودهِ و بأسمائِهِ و صِفاتِهِ بر آن چیز احاطه دارد و حقیقت آن چیز مندكّ در اسماء و صفات خداست؛ یعنی خداست.

بنابراین، این آیه هم از آن آیه‌های بسیار عجیبِ قرآن است که جاهای بحث روی آن هست و خیلی انسان باید روی آن دقّت کند و لقاء خدا را خوب این آیه برای ما ثابت می‌کند؛ و همچنین آیات دیگری که ما دربارهٔ آیات و نشانه‌های الَهی، برای شما بیان کردیم.

خُب! بنابراین آیاتی هم که در عالم وجود هست، این آیات خدا را نشان می‌دهد؛ امّا اگر انسان به تمام این موجودات به نظر آیَتیّت و مِرآتیّت ننگرد و آنها را مستقلّ ببیند، خدا را نمی‌بیند. اگر انسان به این آب، به این درخت، به این کوه به نظر آیتیّت ننگرد، خُب خدا را نمی‌بیند، این را می‌بیند، و این سدٌ راه لقاء خدایش می‌شود.

عده‌ای آیات الَهی را می‌بینند ولی باز ایمان نمی‌آورند

کما اینکه قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ﴾[1] «در این چیز آیه بود؛ امّا اکثریّت مردم ایمان نیاوردند.» یعنی او را به عنوان آیتیّت ندیدند، او را مستقلّ دیده‌اند، باید او را آیه ببینند، با او خدا را ببینند، امّا اکثریّت ندیدند. این آیه دربارهٔ بسیاری از پیغمبران که قوم خود را دعوت کردند آمده، ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ﴾ اکثریّت ایمان نیاوردند.

﴿وَإِن يَرَوْاْ كُلَّ ءَايَةٍ لَّا يُؤْمِنُواْ بِهَا﴾[2] «اگر هر آیه را اینها ببینند ایمان نمی‌آورند.» یعنی آیه را آیه نمی‌بینند.

﴿وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ ءَايَٰتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُواْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾[3] «هر آیه‌ای از آیات خدا می‌آید که با آن آیه باید خدا را ببینند، اینها إعراض می‌کنند.» یعنی به آن آیه به جنبهٔ استقلال می‌نگرند، نه به جنبهٔ آیتیّت.

﴿وَكَأَيِّن مِّنْ ءَايَةٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾[4] «چه بسیار آیه‌ای در آسمان‌ها و زمین است و اینها تمام آن آیات را می‌بینند، مرور بر همهٔ آن آیات می‌کنند امّا اعراض می‌کنند، روی برمی‌گردانند.» یعنی چه می‌کنند؟ یعنی این پیغمبر را، این آسمان را، این زمین را، این خصوصیّات را به نظرِ آیتیّت نمی‌نگرند. اگر به نظر آیتیّت بنگرند، همه را خدا می‌بینند؛ امّا اینها به نظر آیتیّت نمی‌نگرند، مستقلّ می‌بینند؛ لذا این آیات راهی برای لقاءِ آنها باز نمی‌کند؛ خدا را می‌بینند و انکار می‌کنند؛ سر سفرهٔ خدا نشستند و انکار می‌کنند، کفران نعمت می‌کنند؛ امّا آن کسانی که دل آنها به نور توحید منوّر است و در اثر عبادات و طاعات، خداوندِ علیّ أعلیٰ قلب آنها را روشن کرده، آنها با این آیات خدا را می‌بینند.

﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُ ٱلرَّحْمَٰنِ خَرُّواْ سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾ همین آیاتی که در این شب راجع به بعضی از انبیاء

---

[1] سوره الشّعراء (٢٦) آیه ٨.

[2] سوره الأعراف (٧) قسمتی از آیه ١٤٦.

[3] سوره الأنعام (٦) آیه ٤ و سوره یس (٣٦) آیه ٤٦.

[4] سوره یوسف (١٢) آیه ١٠٥.

سلف خواندیم که خداوند علیّ أعلیٰ از ذریّهٔ حضرت ابراهیم و اسرائیل بیان می‌کند تا می‌رسد و می‌فرماید: ﴿وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَٱجْتَبَيْنَآ﴾؛[1] «آن افرادی که ما اجتباء کردیم، انتخاب کردیم» و ﴿هَدَيْنَا﴾ «هدایت کردیم»، از آنها افرادی هستند که زمانی که آیات ما بر آنها تلاوت بشود ﴿خَرُّواْ سُجَّدًا﴾ «با وجه و صورت خود روی زمین به حال سجده و گریه می‌افتند.» یعنی این آیات را که بر آنها تلاوت می‌شود، از این آیات، ما را می‌بینند، عظمت ما را تلقّی می‌کنند، جلال و کبریائیّت ما را می‌بینند؛ و لذا به حال سجده درمی‌افتند. پس، از این آیات، آیه می‌بینند، علامت می‌بینند، نشانه می‌بینند، ما را می‌بینند، و الاّ خود آیات از نقطهٔ نظر وجود استقلالی، آنها را به گریه درنمی‌آورد، بلکه از نظر وجود مِرآتی.

خداوند و نشان دادن آیهٔ کبرا به پیامبر

علی کلّ تقدیر، این آیات قرآن است که تمام این موجودات را آیه می‌گوید و همه‌اش را می‌گوید خدانماست؛ و دربارهٔ پیغمبر اکرم در شب معراج می‌گوید: ﴿فَأَرَىٰهُ ٱلْءَايَةَ ٱلْكُبْرَىٰ﴾؛[2] «خداوند به پیغمبر اکرم آیهٔ کبری را نشان داد.» یعنی آن آیه‌ای که از همه بزرگ‌تر است؛ چون تمام موجودات آیینه هستند، امّا آیینه‌ها فرق دارد. شما آیینه در دستتان می‌گیرید کوچک است فقط با آن دندانتان را می‌بینید، یک آیینه بزرگ‌تر است دهانتان را می‌بینید، یک آیینه بزرگ‌تر است صورت، یک آیینه بزرگ‌تر است نیم تنه، یک آیینه بزرگ‌تر است تمام قدّ، آیینهٔ تمام‌نما، یک آیینه‌ای فرض کنید که شما در مقابل خودتان بگذارید و درون بدنتان را هم ببینید، سلّول‌هایش را هم ببینید، جریان خون و ضربان قلبتان را هم ببینید، یک آیینه‌ای فرض کنید که جلوی خودتان قرار بدهید، فکر خودتان را هم بخوانید، مقدار علوم و قدرت و شجاعت شما هم در آن آیینه نشان داده بشود؛ آیینه‌ها فرق می‌کنند. تمام عالم وجود آیینه است

ای آفتاب آیینه دار جمال تو ❊❊❊ ...[3]

آفتاب هم یک آیینه دارِ جمال خداست؛ امّا یک آیینه هست که هر چه هست، در او مشهود و هویداست، و آن آیینه بزرگ است.

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید به آن مقامی که خداوند آن آیینهٔ کبری را به او نشان داد؛ یعنی

---

[1] سوره مریم (۱۹) ذیل آیه ۵۸.

[2] *انوار ملکوت*، ج ۱، ص ۲۰۳:
«هرگاه آیات خدای رحمان بر آنها تلاوت شود، با گریه (شوق و محبّت) روی اخلاص به خاک می‌نهند!»

[3] *دیوان حافظ*، طبع پژمان، غزل ٤١٦:
ای آفتاب آیینه دار جمال تو ❊❊❊ مشک سیاه مجمره گردان خال تو

وجود او را در اسم أعظم و اوّلین تجلّی و در مقام أحدیّت مندکّ و محو کرد؛ و از نقطهٔ نظر مقام واحدیّت، آن آیینه خدا را نشان می‌دهد، یعنی ذات مقدّس پروردگار را؛ در آن ذات فانی شد، و در مقام بقاء به اسم واحدیّت متحقّق شد، که تمام موجودات و این آیات همه در آن اسم مندکّ است. آن آیینه از طرفی ذات را نشان می‌دهد و از طرفی در آن آیینه و در آن اسم تمام این آیینه‌ها و تمام این آیات مندکّ است. و عجیب آیه‌ای است ﴿فَأَرَىٰهُ ٱلْآيَةَ ٱلْكُبْرَىٰ﴾.

لزوم حرکت انسان به سوی خدا برای دیدن تمام مراتب هستی

پس بنابراین ما امشب از این دو طریق استدلال کردیم که قرآن مجید بالصّراحه می‌گوید: لقاء خدا هست: یکی از ناحیه آیات و نشانه‌ها؛ یکی از ناحیه همان آیاتی که دلالت می‌کرد بر انحصار سمع و بصر و علم و قدرت و ... در ذات مقدّس پروردگار؛ که بایستی انسان در مقام علم و عمل یک کمی حرکت بکند تا اینکه کم‌کم به حول و قوّهٔ خدا جنبه‌های خودبینی از او بیرون برود و جنبه‌های خدا بینی پیدا بشود.

حقّ بین نظری باید، تا روی تو را بیند *** چشمی که بوَد خود بین، کی روی تو را بیند[1]

هرچه از خودبینی کم بشود به خدا بینی اضافه می‌شود، وهر چه به خودبینی اضافه بشود جنبهٔ آیتیّت کم می‌شود، انسان خدا را نمی‌بیند. شما آیینهٔ خیلی خوب را دست بگیر و خرابش کن، پشت جیوه‌اش را چیزی بمال و خراش بده، این‌قدر در این آیینه خطوط نامناسبی پیدا می‌شود که شما بعضی اوقات صورت خود را نگاه می‌کنید وحشت می‌کنید، آیینه را زمین می‌زنید، می‌شکنید، آیینه دیگر نیست. انسان هم در اثر معصیت همین‌طور می‌شود، آن‌قدر جنبهٔ خودبینی و استکبار و استقلالش زیاد می‌شود، که دیگر نمی‌تواند خدا را نشان بدهد، امّا در جنبهٔ طاعت اگر برود جلو، این خودبینی‌اش کم می‌شود و خدابین می‌شود.

درآ در وادی ایمن که ناگاه *** درختی گویدت ﴿إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ﴾

رمد دارد دو چشم اهل ظاهر *** که از ظاهر نبیند جز مظاهر

مُحقِّق‌را که وحدت در شهود است *** نخستین نظره بر نورِ وجود است

دلی کز معرفت نور و صفا دید *** ز هر چیزی که دید، اوّل خدا دید

جهان جمله فروغ نور حق‌دان *** حق‌اندر وی ز پیدائیست پنهان

زهی نادان که او خورشید تابان *** به نور شمع جوید در بیابان

عَلَم چون برفرازد شاه پَرخوار *** چراغ آنجا نماید چون شب تار

فرشته گرچه دارد قرب درگاه *** نگنجد در مقام لی مع اللّه

---

[1] *دیوان اشعار سید عماد الدین نسیمی.*

چو نور او ملَک را پر بسوزد *** خِرَد را جمله پا و سر بسوزد[1]

خلاصه انسان باید به سوی خدا حرکت کند تا از تمام مراتب هستی بگذرد.

[1] فرازهائی از دیوان *گلشن راز*، شیخ محمود شبستری.